کلام بعض المحققین درتوجیه روایت اختزال السنه

۵۹. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۲/۰۱) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - شنبه،۰۱ اردیبهشت ۱۴۰۳ موضوع : توجیه روایات اختزال السنه-روایات عدد (۱)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- کلام بعض المحققین در توجیه روایت اختزال السنة
- مراد ازتعبیر «بعض المحققین» دربحار الانوار
- مدت عمر دنیا
- انطباق ایام سنة دنیوی با سنة ربوبیای که شش روز از آن کم شده
- تک سیستمی نبودن تعلیمات وحیانی
- تحلیل اختزال السنة
- تحلیل هشت ساعت اضافی درسال قمری
- خلق زمین دردو روز و آسمان ها درچهار روز
- مراد از «اقواتها» درآیه شریفه

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
توجیه روایات اختزال السنه-روایات عدد (۱)

موضوعات فرعی:
کلام بعض المحققین در توجیه روایت اختزال السنة
مراد ازتعبیر «بعض المحققین» دربحار الانوار
مدت عمر دنیا
انطباق ایام سنة دنیوی با سنة ربوبیای که شش روز از آن کم شده
تک سیستمی نبودن تعلیمات وحیانی
تحلیل اختزال السنة
تحلیل هشت ساعت اضافی درسال قمری
خلق زمین دردو روز و آسمان ها درچهار روز
مراد از «اقواتها» درآیه شریفه

کلام بعض المحققین در توجیه روایت اختزال السنة

در حدائق عبارتی را از مرحوم فیض برای تعبیر «اختزال» نقل فرمودند. ایشان فرمودند:

> **و كالتعليل باختزال السنة الأيام من السنة فإنه لا يمنع من اتفاق النقصان في شهرين و ثلاثة على التوالي**[1]

مرحوم فیض یکی ایرادی به این صورت بر اختزال داشتند. در جلسه قبل عبارت بحارالانوار را عرض کردم. تا اندازه‌ای که ممکن بود، در این نرم‌افزارهایی که فعلاً در دسترس بود پیدا نکردم که این «بعض المحققین» چه کسی هستند؟ مرحوم علامه مجلسی از ایشان نقل کرده بودند. جلد پنجاه و هفت السلامیه (پنجاه و چهار بیروت)، صفحه دویست و شانزده، فرمودند: **«تبيين: قال بعض المحققين في علة تخصيص السنة أيام بخلق العالم ما حاصله»**[2]**.** این «تبیین» دنباله همین روایتی است که در مانحن فیه بحث می‌کنیم. آن چه که من عرض کردم تقریباً قدر مسلم و متیقن کار است؛ وآن این است که در این دو روایت عدد، قرینه داخلیه داریم بر اینکه نگاه این روایت به ماه و میقات -«قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ»[3]- یک نگاه عمومی در کل عالم خلقت از اول تا آخر است. این قرینه داخلیه خیلی مهم است در اینکه استظهار و توجه ما از اینکه حضرت می‌فرمایند هر ماه مبارک تام است و شعبان ناقص است، به چه صورت رقم بخورد. آن وقت یک استدلال دیگری هم ضمن این روایت بود. خدای متعال آسمان و زمین را در شش روز خلق فرموده، این شش روز را از ایام سال که سیصد و شصت روز است کم کرده. عرض کردم از روایات خیلی قابل بحث و مبهم است.

مرحوم فیض روایت را رد کرده‌اند، تعلیل آن را تنها به این صورت بیان می‌کنند که ملازمه ندارد. یعنی تعلیل اختزال سنة با قول مشهور که الآن می‌گویند به رؤیت اکتفاء بکنید سازگاری دارد. باز هم سال قمری شش روز کم دارد. منافاتی با آن ندارد. بنابراین معلوم می‌شود که خود اختزال سنة که در این روایت به آن تعلیل شده، مربوط به مقصود حضرت است. و این ارتباط به همین نگاه مربوط است. نگاه کلی؛ کل عالم را در نظر بگیریم که چقدر است.

می‌خواهم چند سطری از عبارات بعض محققین بخوانم. ولی چون مفصل است، خود عبارت ایشان چندین جلسه طول می‌کشد. ما می‌خواهیم در همین یک جلسه خلاصه حرف ایشان را خدمتتان بگویم. فکر و تحقیق روی آن هم بر عهده خودتان باشد. مرحوم علامه مجلسی در اینجا به «بعض المحققین» تعبیر کرده‌اند. از صفحه دویست و شانزده شروع می‌شود و در صفحه دویست و بیست و دو می‌گویند: «انتهى كلامه رفع الله مقامه ولقد أحسن وأجاد، وحقق وأفاد، في إبداء هذا الوجه الوجيه مع تأييده بما ذكره»[4]، در صفحه دویست و بیست و سه می‌گویند: «لكن فيما زيف به

بعض الوجوه الأخر نظر»[5].

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ناشر : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ١٣ صفحه : ٢٧۶

[2] بحار الأنوار - ط داراالحياء التراث ناشر : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ٢١۶

[3] البقره ١٨٩

[4] بحار الأنوار - ط داراالحياء التراث ناشر : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ٢٢٢

[5] همان ٢٢٣

مراد از تعبیر «بعض المحققین» در بحار الانوار

خُب این «بعض المحققین» چه کسانی هستند؟ مرحوم مجلسی در بحارالانوار زیاد «بعض المحققین» می‌گوید و اسمی هم نمی‌برند. مرحوم فیض هستند، شاید بعضی از مواردش شیخ بهائی هم هستند. آخوند ملاصدرا شاید باشند. اینطور در حافظه ام هست. حال این «بعض المحققین» چه کسی هستند؟ نمی‌دانم. صاحب بحارالانوار از ایشان خیلی تجلیل کرده‌اند. ولی در آخر کار می‌گوید «زیّف». ایشان وقتی می‌خواستند اختزال ستة ایام را از کل سال بگویند، وجوه مفسرین را تزییف کردند. مرحوم علامه مجلسی می‌فرمایند حرف خود ایشان، حرف خوبی است، موید هم دارد، اما اینکه با آن وجوه حرف دیگران را رد کردند، ما قبول نداریم. ردهای حرفهای دیگران توسط ایشان را قبول نداریم.

مدت عمر دنیا

بعد شروع می‌کنند به «فیمکن». تا اینجا که می‌فرمایند:

> **ثم اعلم أنه قد تكلم كثير من الناس من الفرق المتشتة في قدر زمان عمر الدنيا، فأكثر اليهود بل سائر أهل الكتاب مالوا إلى تقليله بأمور خطابية لا ترتضيها العقول السليمة، وجمهور الهنود بالغوا في تكثيره بخيالات حسابية تتنفر عنها الطبائع المستقيمة، وأما مشاهير قدماء الحكماء وجماهير عظماء الأحكاميين فقد توسطوا في ذلك، ولكن تفرقوا إلى أقوال شتى وحكى أبو معشر البلخي في كتابه المسمى بسر الاسرار عن بعض أهل هند أن الدور الأصغر ثلاثمأة وستون سنة والأوسط ثلاثة آلاف وستمأة سنة، والأكبر ثلاثمأة وستون ألف سنة، ولعل المراد بالدور الأكبر زمان عمر الدنيا، وبالسنة السنة الشمسية، فيطابق ما اعتمد عليه جمع من أعلام المنجمين من قول حكماء فارس وبابل أن سني عمر العالم ثلاثمأة وستون ألف سنة شمسية، كل سنة ثلاثمأة وخمسة وستون يوما وخمس عشرة دقيقة واثنتان وثلاثون ثانية وأربع وعشرون ثالثة، ومستندهم في ذلك على ما نقل أبو معشر من أهل فارس أن الكواكب السبعة في أول خلق الدنيا كانت مجتمعة في أول الحمل، ويكون اجتماعها في آخر زمان بقائها في آخر الحوت وزمان ما بينهما ثلاثمأة وستون ألف سنة من تلك السنين، وأما مستندهم في الاجتماع المذكور على نحو ما تصوروه في المقامين فغير معلوم.[1]**

در نصف صفحه مطالب خوبی دارند که عمر دنیا چقدر است. در کتب مختلف، تاریخ‌ها و ... می‌فرمایند:

«فأكثر اليهود بل سائر أهل الكتاب مالوا إلى تقليله»؛ کل عمر دنیا را خیلی کم گرفته‌اند. مثلاً کل آن را هفت هزار سال گرفته‌اند. **«بأمور خطابية لا ترتضيها العقول السليمة»؛** یک حرف‌هایی که اصلاً عقل سلیم آنها را نمی‌پذیرد که کل دنیا را به این صورت بگیریم.

«وجمهور الهنود»؛ جمهور هندی‌ها، **«بالغوا في تكثيره بخيالات حسابية تتنفر عنها الطبائع المستقيمة»؛** آنها به قدری عمر دنیا را طولانی کرده‌اند که طبع مستقیم، از این همه طولانی بودن متنفر است.

شاگرد: مقصودشان از عمر دنیا، تا زمانی است که خودشان هستند یا تا آخر؟

استاد: از اول تا آخر.

«وأمّا مشاهير قدماء الحكماء»؛ مشاهر حکماء قدیم، **«وجماهير عظماء الأحكاميّين»؛** یعنی کسانی که نجوم احکامی را بلد هستند و بحث میکنند، **«فقد توسّطوا في ذلك»؛** نه مثل هوند طوالنی گرفتند و نه مثل یهود خطابی و کم گرفتهاند.

«ولكن تفرّقوا إلى أقوال شتّى»؛ اقوال مختلفی دارند.

«وحكى أبو معشر البلخي في كتابه المسمّى بسرّ الأسرار عن بعض أهل الهند أنّ الدور الأصغر ثلاثمأة وستّون سنة»؛ دوره اول عالم خلقت، سیصد و شصت سال است. دور اول در سیصد و شصت سال تمام میشود.

«والأوسط»؛ دور دوم دنیا، **«ثلاثة آلاف وستمأة سنة»؛** سه هزار و شصد سال دور دوم است.

شاگرد: مقصود از این دورها چیست؟

استاد: دنبالهٔ اش خودشان مطلبی را فرمودهاند.

شاگرد۲: منظور ادوار است.

استاد: بله، ادوار و اکوار. «دور و کور».

«والأكبر ثلاثمأة وستّون ألف سنة»؛ سیصد و شصت هزار سال دور اکبر است، که «کور» است.

«ولعلّ المراد بالدور الأكبر زمان عمر الدنيا»؛ کل زمان عمر دنیا آن دور اکبر است. از اول تا آخر. سیصد وشصت هزار سال است. سیصد و شصت سال، سه هزار و ششصد سال، سیصد و شصت هزار سال. این سه تا دور است.

حال ببینید در اینکه اصل خود دور در عالم خلقت به چه صورت است؟ دوباره از نو آغاز میشود، به چه صورت از نو آغاز میشود؟ بحثهای مفصلی هست که هر کدام دارند و ما کاری با آنها نداریم. الان ها هم روی بحثهایی که با علومتجربی خودشان به آن رسیدهاند، این جور بحثهایی دارند. اگر انفجار بزرگ (بیگ بنگ، مه بانگ) نباشد و این فرضیه را نپذیرند، مبدئی برای آن قائل نمیشوند. میگویند اجزاء همینطور ترکیب شدهاند و این کرات پدید آمده و قبلش طور دیگری بوده است، تا بینهایت. کسانی که قدم زمانی به این صورت قائل هستند، میگویند تا آخر به همین صورت بوده.

اما اینکه انفجار بزرگ را بپذیرند، اگر درست یادم باشد سیزده میلیارد سال میشود.

شاگرد: چهارده میلیارد سال میشود.

استاد: میگویند از اول تا حال گذشته است. این دورههایی هم که اینجا گفته میشود برای مراتبش خیلی مطالب قابل تطبیقی هست. اگر اینها مأخذ وحی داشته باشد و حرفها هم درست باشد، تطبیقات خیلی خوبی هست. فقط در فضای فرض و تصور علمی خوب است، نه بهعنوان اسناد و ... .

وقتی این انفجار صورت گرفته، وقتی به نهایت میرود چه میشود؟ در اینجا سه نظر هست. یکی اینکه این انبساط تا بینهایت صورت میگیرد. یکی هم این است که این انبساط برمیگردد و دوباره جمع میشود. یعنی هرچه باز شود، در نهایت این باز شدن بر میگردد و دوباره مثل نقطه اولیه میشود. یعنی انفجار بزرگ بعدی ای پدید میآید، در اثر این باز شدن. خُب چرا؟ بهخاطر ثوابت علمیای که امگا صفر باشد یا یک باشد، منفی باشد یا مثبت باشد. این حرفهایی است که امروزی ها میگویند.

شاگرد: فرمودید سه نظر هست. سومی چیست؟

استاد: یکی این است که تا بینهایت نمیشود، بلکه به یک سردی مطلق ختم میشود. یعنی دیگر یخ میبندد. بهصورتی که دیگر نمیتوان گفت تا بینهایت منبسط میشود. از کار میایستد و قفل میشود. یخ میزند، بهصورت یخ زدگی مطلق. من اینطور یادم هست. تازه نگاه نکردهام. باید جلوترها است. الحمدلله سریع میتوانید پی جویی کنید. اینها را میگویم سرنخ باشد تا حرفها را بشنوید. فقط برای این میگویم که حرفهایی را شنیده باشید. و در اطراف آن خوب فکر و تطبیق کرده باشید.

در روایت «کور»، امیرالمؤمنین علیهالسلام باید اکوار و ادوار، تعیین عددی دارند. اما اینکه کجا بود، الآن یادم نیست. منظورم این است که راجع به کل عمر دنیا از اول تا آخر، بحثهای مفصلی هست. اینکه به چه صورت معنا کنیم. بازگشت آن چه که صورت گرفته، دوباره مثل اول است. اما با یک زمان دیگر و با یک خصوصیات دیگر. آیا این تناسخ است؟! تناسخ باطل که باطل است. این یعنی چه که کل آن چه که انجام شده دوباره در دور دوم به همان نحو برمیگردد؟ آیا الزاماً است که دور دومی داشته باشیم؟ دور دوم مثل دور اول باشد. همه اینها سؤالاتی است که جواب هایی میطلبد. در حد تصور که تصور علمی است، در حد تصدیق باید یک دلیل روشنی از کسانی که علم الهی دارند پیدا کنیم. خدایی که از دستگاه خلقت خبر دارد از ناحیه اولیاء او مطلب روشنی را برای ما فرموده باشند.

بعد هم در صفحه دویست و بیست و پنج میگویند: «ثم إن بعض المتصدين لحل هذا الخبر سلك مسلك أوحش وأغرب»[2]. اینکه «بعض المتصدین» چه کسی است، هنوز دنبالش نگشته ام. قبلی را هر چه گشتم پیدا نکردم که «بعض المحققین» چه کسی هستند و کجا گفتهاند. مرحوم مجلسی هم خیلی از ایشان تجلیل کردهاند. ولو تضعیفاتشان را قبول ندارند، ولی از حرف خود او تجلیل کردهاند. الآن حرف او را میخوانیم. مسلک اوحش و اغرب را هم بعداً میرسیم. ببینیم ایشان چه گفتهاند که مرحوم مجلسی قبول ندارند و چهار ایراد به آن میگیرند و میگویند: « وأورد عليه بوجوه: الأول... الثاني.... الثالث.... الرابع».

---

[1] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ۲۲۴

[2] همان ص ۲۲۵

انطباق ایام سنة دنیوی با سنة ربوبیای که شش روز از آن کم شده

خُب حال بحث ما چیست؟ خلاصه کنیم. بحث ما این است که روایات عدد مشتمل بر این است که چون خداوند متعال آسمان و زمین را در شش روز خلق کرده، پس این شش روز از سال قمری کم آمده است. حال که کم آمده چارهای نیست در دوازده ماه، شش ماه را بیست و نه حساب کنیم. این حاصل اخبار عدد است. شش ماه بیست و نه روزه باشد و شش ماه سی روزه باشد تا شش روزی که کم داشته جور دربیاید. خُب این چه تعلیلی است؟ یعنی چه که این شش روز کم شده؟! بنابراین باید شش ماه بیست و نه روزه داشته باشیم. مرحوم فیض هم فرمودند خُب داشته باشیم، اما چرا حتماً باید یک در میان باشد؟! کجا لازم این است که باید یک در میان باشد؟! این اصل مقصود م بود.

ببینید اصل اینکه سال سیصد و شصت روز است و اختزال سنة در آن صورت گرفته و سال کم شده، تنها در این دو روایت نیست. زحمت کشیدهاند و سائر روایات را گذاشتهاند، موارد متعدد دیگری هم هست. یعنی اینطور نیست که بگوییم این دو روایت در باب اخبار عدد، دروغ آمده یا این از علائم وضع حدیث است. خب روایات دیگر هم هست. اصل این تعلیل و این مطلب اینجا آمده است. این جور نیست که در جاهای دیگری هم آمده باشد. این نکته اول بود.

حال بعض المحققین، همین اختزالی را که ما میگوییم معنا ندارد و اشکالات زیادی دارد را معنا کردهاند. من «تزییفات» ایشان را نمی خوانم. چون قرار شد طولانی نباشد. ان شاءالله مراجعه کردهاید، دوباره هم مراجعه کنید. صفحه دویست و شانزده تا صدر صفحه دویست هجده، این بعض المحققین سائر اقوال را نقل کردهاند و تضعیف کردهاند. آنها جای خودش باشد. معموالً این فطرت بشر است برای اینکه حرف خودش جلوه کند، نقاط منفی سائر وجوه را برجسته میکند. منفی آنها را برجسته میکند تا دلها بند شود به اینکه خُب حال که آنها این منفی را دارند، شما میخواهید چه بگویید که آن جهات منفی را نداشته باشد و ما از وجهی که شما میگویید بهره ببریم و استفاده کنیم.

خُب ابتدا آنها را تضعیف کردهاند و بعد فرمودهاند:

فالوجه أن يفسر اليوم هنا والعلم عند الله وأهله بما فسره الله تعالى تارة بقوله (وإن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون) وتارة بقوله (في يوم كان مقداره ألف سنة مما تعدون وأخرى بقوله (في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة) فإن القرآن يفسر بعضه بعضا، وقد يعبر عن الأول باليوم الرباني، وعن الثاني بيوم الله، فعلى كل تقدير يكون ملائما لما نسب من خلق كل منها إلى يوم من الأسبوع في الرواية، ويتم ما يقصر عنه عند حمله على اليوم الدنيوي من معنى الامتنان المقصود له تعالى في كثير من أمثال تلك الآيات، ولعل حمله على الأول فيما

نحن فيه أنسب وأقرب، فتصويره على ذلك أن كل امتداد سواء كان قار الذات كالجسم أو غير قار الذات كالزمان ينبغي أن يقدر له أجزاء ولكل جزء منه أجزاء وهكذا إلى ما يحتاج التعبير عن قدر معين منها للتفهيم بدون كلفة، وذلك كتقدير الفلك بالبروج والمنازل والدرجات، وتقدير الزمان بالسنين والشهور والأيام والساعات، وعلى هذا لا بعد في أن الحكمة الإلهية كانت اقتضت أن يقدر للزمان المتقدم على زمان الدنيا، بل للزمان المتأخر عن زمانها أيضا بأمثال ما قدره لزمانها من السنين إلى الساعات، لكن مع رعاية نوع مناسبة لهذه الاجزاء إلى المقدر بها، فكما أن المناسب لزمان الدنيا أن يكون كل يوم منه بقدر دورة للشمس يجوز أن يكون المناسب للزمان الدنيا أن يكون كل يوم منه بقدر ألف سنة من زمان الدنيا وللزمان المتأخر أن يكون مساويا لخمسين ألف سنة منه، فيكون ما أخبرنا به في الآيتين الأوليين حال الزمان المتقدم...[1]

> «فالوجه أن يفسر اليوم ههنا والعلم عند الله وأهله بما فسره الله تعالى تارة...»؛ فرمودهاند در خود قرآن كريم كلمه «سنة» آمده است. مثلاً «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاَّ خَمْسِينَ عَاماً»[2]. اين «الف سنة» هزار سالى نيست كه هر روز هزار سال باشد. لذا اين «الف سنة» همين سنة دنيا است. روشن است. اما جايى كه مى‌فرمايد: «وإن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون»؛ آن روز اگر سال شود، چقدر مى‌شود؟ خود سال سيصد و شصت روز است، هر روزش هم هزار سال است. مى‌شود سيصد و شصت هزار سال است. همانى كه اى دور است اى كور است. خُب در اينجا ايشان مى‌فرمايند: قبل از اينكه دنيا خلق شود، زمان مقدر موهوم معنا ندارد. شمس و قمر و زمينى نبوده، بنابراين ما مى‌فهميم كه در اين روايت دو سنة به كار رفته است. من حرف هايشان را نگاه كرده‌ام، اول و آخر را جمع مى‌كنم و مقصود ايشان را به اندازه‌اى كه فهميده خدمت شما عرض مى‌كنم، تا بيشتر از يک جلسه نشود.

ایشان می‌گویند امام علیه‌السلام در روایت دو کلمه «سنة» به کار برده‌اند. «سنة» اول در بعض آیات شریفه آمده است. سنة ربوبی یا الوهی است. «سنة» دوم در این دو روایت کافی و فقیه به‌معنای «سنة» همین ایام دنیا است.

در کافی شریف هست، حضرت فرمودند:

> عن محمد بن إسماعيل عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تبارك وتعالى خلق الدنيا في ستة أيام، ثم اختزلها عن أيام السنة، فالسنة ثلاثمائة وأربع وخمسون يوما شعبان لا يتم أبدا، ورمضان لا ينقص والله أبدا، ولا تكون فريضة ناقصة، إن الله عز وجل يقول (ولتكملوا العدة) وشوال تسعة وعشرون يوما، وذو القعدة ثلاثون يوما لقول الله عز وجل (ووعدنا موسى ثلاثين ليلة وأتممناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة) وذو الحجة تسعة وعشرون يوما، والمحرم ثلاثون يوما ثم الشهور بعد ذلك شهر تام وشهر ناقص...[3]

«إن الله تبارك وتعالى خلق الدنيا في ستة أيام، ثم اختزلها عن أيام السنة»؛ این شش روز را از کل ایام سیصد و شصت روز سال برداشته است.

«فالسنة ثلاثمائة وأربع وخمسون يوما»؛ سیصد و پنجاه و چهار روز است. در کلام حضرت دو بار «سنة» آمده است: **«خلق الدنيا في ستة أيام، ثم اختزلها عن أيام السنة، فالسنة ثلاثمائة وأربع وخمسون يوما»**. ای در روایت فقیه آمده:

> **إن الله خلق السنة ثلاثمائة وستين يوما، وخلق السماوات والأرض في ستة أيام، فحجزها من ثلاثمائة وستين يوما فالسنة ثلاثمائة وأربعة وخمسون يوما...**[4]

ظاهراً این بعض المحققین بیشتر ناظر به عبارت فقیه صحبت می‌کنند. **«إن الله خلق السنة ثلاثمائة وستين يوما»**؛ سال سیصد و شصت روز است. «وخلق السماوات والأرض في ستة أيام، فحجزها من ثلاثمائة وستين يوما فالسنة ثلاثمائة وأربعة وخمسون يوما». خلاصه حرف این بعض المحققین این است که این دو «سنة» ای که امام علیه‌السلام به کار برده‌اند، دو معنا دارند. «سنة» اول، سنه ای است که روزهایش هزار سال است. «سنة» دوم، سال‌های همین عالم دنیا است که هر روزش بیست و چهار ساعت است، نه هزار سال. این فرمایش ایشان است. حال چطور خواستند این را توضیح بدهند که در آخر کار به این ختم می‌شود؟ لذا لازمه تحقیق ایشان این است. من آثارش را بگویم؛ ایشان می‌گویند با این وجهی که من گفتم بالدقه خلق سماوات و ارض، در ستة ایام کامل (شش روز و شب) نبوده. چرا؟ چون الآن در ایام دنیای ما کل ماه قمری سیصد و پنجاه و چهار روز کامل نیست؛ هشت ساعت اضافه دارد. از این هشت ساعت اضافه، نسبت به عمر دنیا حساب می‌شود، بنابراین خدای متعال که در شش روز آسمان و زمین را خلق کرده، آن شش روز کامل شش روز نبوده. به اندازه این هشت ساعت کمتر بوده. این حاصل فرمایش ایشان است.

یعنی اگر بخواهید فرمایش ایشان را تصور کنید، مآلش این می‌شود بخشی از عمر دنیا که اضافی است -خلق الدنيا في ستة أيام- کامل شش شبانه‌روز نشده. مثلاً شش روز و شش شب است اما مقداری کمتر است. چرا؟ به‌خاطر این بیانی که الآن می‌خواهم بگویم.

حال حرف ایشان چیست؟ من سریع روی عبارات ایشان مرور می‌کنم. می‌فرمایند در کلام خدای متعال سه جور سال آمده است؛ یکی سال دنیوی است. یکی هم سال ربوبی است که «يوم عند ربك كالف سنة» است. روز آن، روز ربوبی است. سالش هم سال ربوبی -سیصد وشصت هزار سال- می‌شود.

یکی هم «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»[5] روز پنجاه هزار سال است. سالش سیصد و شصت، پنجاه هزارتا می‌شود. این سال الوهی است. خُب اینکه اینها چه طور معنا شود، فعلاً معنایی که ایشان دارند را جلو می‌رویم.

توضیحاتی می‌دهند تا اینکه می‌فرمایند:

«فكما أن المناسب لزمان الدنيا أن يكون كل يوم منه بقدر دورة للشمس يجوز أن يكون المناسب للزمان الدنيا أن يكون كل يوم منه بقدر ألف سنة من زمان الدنيا»؛ توضیحاتی می‌دهند؛ می‌گویند در این زمان ما از سال تا ساعت بیایید، همه با آن مانوس هستیم. سال سیصد و شصت روز است، ای سال، دوازده ماه است، هر ماهی سی روز است. پس سال سیصد و شصت روز است. هر روزی بیست و چهار ساعت است، هر ساعت شصت دقیقه است. اینها را به ترتیب می‌آییم. می‌گویند همین جور تقسیم‌بندی را خداوند متعال در ایام ربوبی کرده است. یعنی آن سال ربوبی که سیصد و شصت

هزار سال دنیا است، به اینها تقسیم کرده است. گفته سیصد و شصت و دوازده ماه، اما ماه‌های ربوبی است. هر ماهی سی روز است که ماه هایش آنطور است. هر روزش هم هزار سال است، مجموعش هم سیصد و شصت هزار سال است. شما کل این را در نظر بگیری، تا اینجا که بعد از توضیحاتی که میدهند، میگویند:

> **فإذا تأملت في مدارج ما صوروناه وبيناه يظهر لك أن السماوات والأرض وما بينهما المعبر عنها بالدنيا بمنزلة شخص مخلوق من نطفة هي الماء على طبق حصول استعداداته بالتدريج كما جرت به عادته تعالى في مدة مديدة هي على حسابنا ستة آلاف سنة قمرية موافقة لستة أيام من الأيام الربانية، فبعد تمام هذه المدة التي هي بمنزلة زمان الحمل لها تولدت كاملة بطالع [1] السرطان والكواكب في شرفها، وحينئذ أخذت الشمس والقمر في حركتهما المقدرة لهما المنوطة بهما الليل والنهار، وذلك كان في يوم الجمعة كما مر وجهه، وكان أيضا سادس شهر محرم الحرام أو رمضان المبارك عندما مضت ثلاث ساعات واثنتا عشرة دقيقة من نهاره[6]**

من دو صفحه جلو رفتم. انشاءالله مراجعه کنید. ایشان مطالب خوبی گفته‌اند و تأییدات خوبی دارند. بین راه هم از تاریخ طبری نقل میکنند و هم از ملل و نحل شهرستانی نقل میکنند. ملل و نحل شهرستانی جلد دوم، صفحه بیست و چهار. این بعض المحققین عباراتی را از آن جا نقل میکنند:

> **قد اجتمعت اليهود على أن الله تعالى لما فرغ من خلق الأرض استوى على عرشه مستلقيا على قفاه واضعا إحدى رجليه على الأخرى فقالت فرقة منهم إن الستة الأيام هي الستة آلاف سنة فإن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون وبالسير القمري، وذلك ما مضى من لدن آدم عليه السلام إلى يومنا هذا وبه يتم الخلق...[7]**

«قد اجتمعت اليهود على أن الله تعالى لما فرغ من خلق الأرض استوى على عرشه مستلقيا على قفاه واضعا إحدى رجليه على الأخرى»؛ میگویند همه یهود به این صورت میگویند. در اینجا «**فرغ من خلق الارض**» دارد؛ یعنی وقتی از خلق زمین فارغ شد، «**استوى على عرشه»؛** یعنی دراز کشید، «**مستلقيا على قفاه**».

«استوی علی عرشه» را حنبلیه و کسانی که میگویند تاویل نکنید، طور دیگری معنا میکنند. میگویند خیلی قشنگ و آرام مینشیند. چهارزانو و خیلی آرام نشسته است. اما اینها میگویند «استوی» یعنی دراز کشیده است.

«فقالت فرقة منهم»؛ حرفهای این فرقه از خودشان نیست. علی القاعده منشأهای وحیانی دارد.

---

[1] همان ۲۱۸

[2] العنكبوت ١۴

[3] بحار الأنوار - ط دارالاحياء التراث نويسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ٢١۵

[4] همان

[5] المعارج ۴

[6] بحار الأنوار - ط دارالاحياء التراث نويسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ٢٢٠

[7] همان ٢١٩

تک سیستمی نبودن تعلیمات وحیانی

در کلماتی که انبیاء و اوصیاء فرمودهاند همه اش در دستگاه معرفتی خودشان لغت خاص دارد. هر چه بیشتر انس بگیریم، لغتی که آنها به کار میبرند برای ما بیشتر روشن میشود. الآن همین لغت ها را ببینید؛ مثلاً در تعلیقات مرحوم حاجی سبزواری را ببینید، ای خود بیانات ذوقی آخوند صاحب اسفار و سائرین را ببینید. یادم میآید حاج آقا میفرمودند مرحوم حاجی در ذوقیات از آخوند جلوتر هستند. هنگامه میکنند. رضوان الله تعالی علیه! خُب شما همین بیانات را دست مالاهادی بدهید، ای دست آخوند و سائر کسانی بدهید که به این صورت ذوق دارند، آنها هم روی لغت خودشان شروع به حرف زدن میکنند و هر کدام از اینها را معنا میکنند. روی آن نظام معرفتیای که در فضای ذهنی خودشان دارند. حالا این چیزی که آنها میگویند عین همانی است که لغت اهل البیت علیهمالسلام است؟! خُب کسی باید مطابقت کند و مطمئن شود.

علاوه اینکه بیاناتی که در تعلیمات وحیانی هست، یک سیستمی نیست. یعنی طبق نظامهای اصل موضوعی، یک بیانی که در وحی میآید میتواند به تعداد آلاف و الوف، بطونی را که در عرض هم ای در طول هم هستند، معنا کند. اولیاء او این معانی را میدانند. مرحوم مجلسی اول در کتاب لوامع صاحبقرانی[1] دارند؛ ایشان میگویند برای من حالی پیش آمد! چه بگویم برای شما؟! به هر آیه قرآن که نگاه میکردم بینهایت معنا به ذهنم میآمد. مرحوم مجلسی اول اهل دروغ نیستند که بخواهند برای خودشان مقامی درست کنند. واقعاً یک حالی برایشان پیش آمده و در آن حال به بدن نورانی حضرت رسول نگاه کردهاند، بعد با یک نگاه به این صورت چه فتح بابی از علوم برای ایشان شد! خُب اولیاء خدا به این صورت هستند، وقتی یک جمله میگویند این قدر معنا میتواند در دلش باشد.

---

[1] لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج۱، ص: ۱۲۲

تحلیل اختزال السنة

بنابراین مطلبی که در اینجا گفته شده، این است که آسمان و زمین در شش روز خلق شده‌اند و اختزال شده. ایشان می‌گویند آن ایام ربوبی طبق ایام دنیا، سیصد و شصت هزار سال است. اصل حرف ایشان از اینجا آغاز می‌شود؛ اگر اولش را تصور کنید بقیه‌اش صاف است.

ایشان می‌گویند کل سنه ربوبی را سیصد و شصت هزار سال در نظر بگیرید؛ ولی خودش یک سال است. سیصد و شصت هزار سال ما است. اما خود آن سنه، سیصد و شصت روز است. چون «کل یوم من‌ها الف سنة» ما می‌گوییم سیصد و شصت هزار سال است. پس خود آن را در نظر بگیرید، یک سال است که آن هم سیصد و شصت روز است.

خُب اگر بخواهید اول آن سال را شروع کنید، شروع با چیست؟ شروع خلقت هم با آن آغاز شده؛ یک شنبه است؛ الاحد، الاثنین، الثلاثاء... تا جمعه و سبت. سبت، روز هفتم می‌شود. در آن شش روزی که خلق در آن صورت گرفته، هنوز آسمان و زمین ما نبوده. پس خلقت «فی ستة ایام» معنا ندارد، الا اینکه یعنی «ستة آلاف». چون در این «ستة ایام»، هنوز ایام دنیا نبوده، باید یک یومی باشد که «ستة ایام» صدق کند، لذا آن یوم هم برای آن سال است. پس «ستة ایام» یعنی «ستة آلاف» ما.

شاگرد: اگر یوم به‌معنای واحد حقیقی بخواهیم، هر کاری کنیم تا پای اعتبار را وسط نکشیم و امور زمانی را در نظر نگیریم، درست نمی‌شود. تا زمانی‌که آن اعتبار را نیاوریم نمی‌توانیم واحد یوم را تصور کنیم.

استاد: ایشان مقدماتی دارند. توضیحاتی می‌دهند. می‌گویند:

«فتصويره على ذلك أن كل امتداد سواء كان قار الذات كالجسم أو غير قار الذات كالزمان ينبغي أن يقدر له أجزاء ولكل جزء منه أجزاء وهكذا إلى ما يحتاج التعبير عن قدر معين منها للتفهيم بدون كلفة»؛ تا بی‌نهایت می‌توانید تقسیم کنید اما تا جایی که نیاز است می‌توانید تقسیم کنید. مثلاً آلآن برای نیاز ما از سال شروع کردیم و تقسیم کردیم به ماه و هفته و روز و ساعت و دقیقه و ثانیه. دیگر در ثانیه توقف می‌کنیم. ما آلآن به نیاز خودمان به زیر ثانیه کاری نداریم. ایشان می‌گویند تا جایی که نیاز است کمّ را تقسیم می‌کنیم.

«وذلك كتقدير الفلك بالبروج والمنازل والدرجات، وتقدير الزمان بالسنين والشهور والأيام والساعات، وعلى هذا لا بعد»؛ فرمایش شما اینجا می‌آید: **«في أن الحكمة الإلهية كانت اقتضت أن يقدر للزمان المتقدم على زمان الدنيا»**؛ آن زمانی‌که هنوز زمان دنیا نبوده، حکمت الهی اقتضاء می‌کرده که آن را تقطیع کند. همین‌طوری که ما آلآن نیاز داریم سال را تا ثانیه تقسیم کردیم، حکمت الهی هم اقتضاء می‌کرده زمان قبل از دنیا را تقسیم کند.

شاگرد: با چه معیاری؟

استاد: با این معیار که حکمت الهی اقتضاء تقسیم را داشته.

شاگرد: از نظر فلسفی زمان هر موجودی مختص به خودش است، اما براساس نیاز خودمان اعتبار می‌کنیم تا تسهیل اموری شود، اگر اموری زمانی‌ای در کار نباشد سنه الهی هم تصویری نمی‌شود. حال به هر معنایی می‌خواهد باشد.

استاد: در ادامه می‌فرمایند:

«بل للزمان المتأخر عن زمانها أيضا بأمثال ما قدره لزمانها من السنين إلى الساعات، لكن مع رعاية نوع من المسامحة لهذه الحاجة إلى المقدر بها»؛ می‌گویند چون خدا اول و آخر و همه را می‌داند، چون می‌داند عالم زمان و تدریجیات به چه صورت شکل می‌گیرد، آن عالم هم که عالم حرکت به این شکل نبود ولی طبق رسمیت و مرآتیتی که این متحرکات در آن جا دارند –المتفرقات فی وعاء الزمان مجتمعات فی وعاء الدهر- آن اجتماعی که در آن جا دارند، بالمناسبه با این، آن را هم تقسیم کرده‌اند. پس در آنجا یک روز به‌معنای متحرک به این صورت نداریم اما یک روزی که وقتی سنجیده شود و با عالم زمانیت و روز اینجا تطابق شود، می‌گوییم آن یک روز مطابق با اینجا است.

شاگرد: پس کاملاً یک مجاز استفاده می‌کنیم؟

استاد: اگر مناسبت هست مجاز نیست. ما یک حقیقت داشتیم، یک مجاز داشتیم و یک غلط داشتیم. غلط که غلط است. مجاز هم که استعمال در غیر ما وضع له است. اینجا استعمال در غیر ماوضع له شده ای نشده؟ اگر مطابقت باشد که مانعی ندارد. سوم یعنی مرحله. اینکه استعمال سوم به‌معنای دوره و مرحله مجاز هست ای نیست، باید بحث شود. علی ای حال غلط نیست، مناسبت در کار است. به این مناسبت، تقطیع کرده‌اند.

این را به‌عنوان اشاره عرض می‌کنم؛ آیا ایام ربوبی، مطلقاً از انواعی از حرکت بریء است؟ تجرد تام دارد ای ندارد؟ سؤال این است.

شاگرد: مجازی را که عرض کردم سر کلمه «سوم» نبود، وقتی در آن جا مجتمع هستند، نسبت دادن چیزی که در دنیا و طبیعت خودمان هست –قوه و فعل ارسطو را بگوییم ای هر فضای دیگر- را اگر به آن جا نسبت بدهیم، مجاز است. مجاز اسنادی منظور من بود.

استاد: این مشکلی ندارد. مجاز یکی از انواع مطالب صحیحه است. عرض کردم بین غلط و مجاز تفاوت است. مجاز، در استعمال و دلالت الفاظ و اوضاع آنها است، اما خودش حقیقت است. وقتی شما به زید شجاع اسد می‌گویید، این اسد بودن مجاز درست است، مجاز است نه غلط. مجاز است یعنی بهره‌هایی از واقعیت دارد که درست به کار برده‌اید. ولو مناسب با موضوع له لغوی آن نباشد. همچنین مجاز در اسناد، با غلط فرق دارد.

الآن ببینید؛ وقتی آن سنه، محیط بر این عالم حرکات است، به هزار سال قبل بروید، آن عالم ملکوت و خصوصیاتش بر آن احاطه داشت ای ندانشت؟ داشت. الان هم همان عالم به الآن ما احاطه دارد. هزار سال بعد هم بروید آن عالم احاطه دارد. آیا نسبت خود او به همه اینها علی‌السویه است ای نه؟ بله، چون محیط است. اما نسبت هر کدام از این متفرقات به آن، نسبتی ایجاد می‌کند شبیه صفت فعل. یعنی ملکوت مرتبط با هزار سال قبل. ذات او تغییری نکرده، اما این نسبتها که متفاوت است، چون اینجا متفاوت است. بنابراین در اینجا بالمناسبه تقسیم‌بندی ای صورت می‌گیرد.

سنه ربوبی چه قدر شد؟ روی حساب ما، سیصد و شصت هزار سال شد. روی حساب تقسیم‌بندی خودش سیصد و شصت روز شد. سیصد و شصت روز، سال است. حال وقتی زمان ما نبود، شمس و قمر و زمین نبود، آیه می‌فرمایید در شش روز خلق کردیم، روزی که قبل از خلق دنیا معنا داشت، همان

روز ربوبی بود. یعنی پس خلق آسمان و زمین نه در شش روز ما صورت گرفته، بلکه در شش هزار سال ما صورت گرفته است. همینجا است که تضعیف کردهاند قول دیگران را. مرحوم مجلسی میگویند خیلی محال نیست که شما بگویید چقدر کم است و ... ، میگویند نه، این هم امر محالی نیست که خلقت آسمان و زمین در همین شش روز دنیای ما شده باشد، نه شش هزار سال. ولی خود بعض المحققین تاییداتی دارند که مرحوم مجلسی وقتی میخواهند تأیید کنند، میگویند غیر از تاییداتی که خود این بزرگوار آورده، تاییداتی از اخبار دیگر هم هست. در صفحه دویست و بیست و دو، میفرمایند: «مع تأييده بما ذكره وبغيره من الأخبار المتقدمة». بعد شروع میکنند و میگویند: «بما رواه الصدوق في الفقيه...، بما رواه السيوطي في الدر المنثور... عن عكرمه ...»، دو-سه مؤید دیگر هم خود مرحوم مجلسی میآورند؛ برای اینکه خلق آسمان و زمین در شش روز ما نشده است. در شش روزی شده که شش هزار سال است. «ستة آلاف» که شیطان عبادت کرده بود، حضرت فرمودند: «لايدري ام من سنى الدنيا او من سنى الآخرة» که هر روزش هزار سال است.

شاگرد: آن ماهی که شش روز از آن کم شده این ماه است نه آن ماه.

استاد: باید ببینیم الآن میخواهند چه کارش کنند. اختزال را میخواهند چه کار کنند؟ توضیحش ماندہ است.

بنابرایی ایشان میگویند سال ربوبی را سیصد و شصد روز در نظر بگیرید. هفته در این سال شروع میشود. این سال ربوبی از چه روزی شروع میشود؟ از الاحد تا آخر سال. روزهای هفته به آن سیصد و شصت روز سال ربوبی تقسیم میشود. احدش، شروع خلقت است. احدش نسبت به سال ما هزار سال است، ولی آن یک روز آن جا است. تا شش روز میآید. پس شش هزار سال ما گذشته اما برای آن سال شش روز است. خُب اینجا توضحات ایشان شروع میشود. میگویند این شش روز اول سال ربوبی، مثل جنینی است که در شکم مادر است. خدای متعال سماوات و ارض را در شش روز اول سال ربوبی بهعنوان دوران جنینی آسمان و زمین خلق کرده، پس روز هفتم میشود روز تولد دنیای ما. یعنی در روز هفتم تازه آسمان و زمین و خصوصیاتی که ما میگوییم، لیل و نهاری که ما داریم محقق میشود. یعنی حالا در روز هفتم است که معنا پیدا میکند بگوییم «کل یوم الف سنة». چون قبلش که سنه ما نبود و عالم خلقت هنوز در مرحله جنین بود. تازه روز هفتم شروع شد. بنابرایی از اینجا شروع میشود. لذا ایشان میگویند «سنه»ای که حضرت به کار بردهاند دو تا است.

> **فإذا تأملت في مدارج ما صورناه وبيناه يظهر لك أن السماوات والأرض وما بينهما المعبر عنها بالدنيا بمنزلة شخص مخلوق من نطفة هي الماء على طبق حصول استعداداته بالتدريج كما جرت به عادته تعالى في مدة مديدة هي على حسابنا ستة آلاف سنة قمرية موافقة لستة أيام من الأيام الربانية، فبعد تمام هذه المدة التي هي بمنزلة زمان الحمل لها تولدت كاملة بطالع السرطان والكواكب في شرفها، وحينئذ أخذت الشمس والقمر في حركتهما المقدرة لهما المنوطة بهما الليل والنهار، وذلك كان في يوم الجمعة كما مر وجهه، وكان أيضا سادس شهر محرم الحرام أو رمضان المبارك عندما مضت ثلاث ساعات واثنتا عشرة دقيقة من نهاره، ولا ينافي ذلك ما ورد في حديث الرضا عليه السلام أنه كانت الشمس عند كينونتها في وسط السماء لأنه عليه السلام في صدد تصوير وضع نهار أيام الدنيا حينئذ لا الأيام الربانية، وما نحن فيه مبني عليها فلا يلزم الموافقة. هذا وهو مبدء عمر الدنيا، وأما مبدء خلقها من نطفتها فمقدم عليه بقدر ما**

> **عرفت من زمان حملها، فكان مبدء أول يوم الأحد من تلك الأيام غرة أحد الشهرين...[1]**

«فإذا تأملت في مدارج ما صورناه وبيناه يظهر لك أن السماوات والأرض وما بينهما المعبر عنها بالدنيا بمنزلة شخص مخلوق من نطفة هي الماء على طبق حصول استعداداته بالتدريج كما جرت به عادته تعالى في مدة مديدة هي على حسابنا ستة آلاف سنة قمرية موافقة لستة أيام من الأيام الربانية»؛ این مرحله جنین است که تازه آسمان و زمین خلق شده.

«فبعد تمام هذه المدة التي هي بمنزلة زمان الحمل لها تولدت»؛ کل آسمان و زمین، «كاملة بطالع السرطان والكواكب في شرفها»؛ همان روایتی است که امام رضا علیه‌السلام فرمودند.

«وحينئذ أخذت الشمس والقمر في حركتهما»؛ تازه حرکت زمان دنیا آغاز می‌شود. حال اختزال چه شد؟ بزنگاه حرفشان اینجا است.

خب حال شش روز رفت، اما چرا ایام ما سیصد و پنجاه و چهار روز باید بشود؟ از این جا شروع می کنند و می گویند:

«و ذلك»؛ اول تولدش، **«كان في يوم الجمعة كما مر وجهه، وكان أيضا سادس شهر محرم الحرام»؛** اگر اول سال محرم باشد. **«وأول رمضان المبارك»؛** اگر اول سال ربوبی را از اول ماه مبارک حساب کنیم.

«عندما مضت ثلاث ساعات واثنتا عشرة دقيقة من نهاره»؛ تولد دقیقاً در همان لحظه‌ای بوده که از آن روز این قدر گذشته.

«و أما مبدء خلقها من نطفتها فمقدم عليه بقدر ما عرفت من زمان حملها، فكان مبدء أول يوم الأحد من تلك الأيام غرة أحد الشهرين»؛ الآن که شش روز گذشته، اگر بخواهد اول ماه سال ما باشد، و با آن سالی که گذشت تطبیق شود، دراین‌صورت شروع غرة اولین ماه زمان ما و تولد دنیا منطبق می‌شود با هفتم آن. پس باید تطابق هم محفوظ بماند. پس وقتی می‌خواهد بالمناسبه تطابق صورت بگیرد، شش روز سنه ربوبی چون رفته بود، الآن بقیه اش را باید مطابق کنیم. باید کل عمر دنیا را با بقیه ایام سنه مطابق شود. شش روزش که رفته بود، اگر آن شش روز نرفته بود کل ماه‌های قمری همه سی روز بود. چون آن شش روز رفته و ما می‌خواهیم تا آخر عمر دنیا مطابقت بدهیم، مجبور هستیم از سال‌ها شش روز کم کنیم تا روزهای سال قمری با باقی‌مانده‌ی سنه ربوبی منطبق شود. لذا ایشان نتیجه می‌گیرند. از روایات در می‌شوم و عبارتی که مهم است را می‌خوانم. می‌فرمایند:

> **فعلى هذا ما يفهم منه من تفرع النقصان في تلك السنة وشهورها على الاختزال المذكور يدل على أنه لو لم يختزل الأيام الستة المذكورة عن رأس السنة الربانية المذكورة بل وقع خلق الدنيا في زمان خارج عن تلك السنة متصل بها، لكانت أيام السنة الدنيويةثلاثمأة وستين وكذا يدل على أن الأيام المختزلة لو كانت**

> **عشرة مثل لكانت أيام السنة الدنيوية ثلاثمأة وخمسين. وعلى هذا القياس فيظهر بذلك أنه مبني على أن الحكمة الإلهية اقتضت مساواة الأيام الباقية بعد الاختزال من السنة الربانية مع أيام كل سنة من السنين الدنيوية، فيتفطن الذكي من لزوم تلك المساواة بين هاتين الأيامين أنهما منسوبتان إلى شئ واحد فكما أن أيام السنة الدنيوية منسوبة إلى الدنيا ومحسوبة من عمرها**
>
> **كذلك الأيام الباقية المذكورة منسوبة إليها لأجل عمرها**[2]

«فعلى هذا ما يفهم منه من تفرع النقصان في تلك السنة وشهورها على الاختزال المذكور يدل على أنه لو لم يختزل الأيام الستة المذكورة عن رأس السنة الربانية المذكورة بل وقع خلق الدنيا في زمان خارج عن تلك السنة متصل بها، لكانت أيام السنة الدنيوية ثلاثمأة وستين»؛ مطابقت صورت می‌گیرد.

«وكذا يدل على أن الأيام المختزلة لو كانت عشرة مثلا ًلكانت أيام السنة الدنيوية ثلاثمأة وخمسين»؛ اگر به جای این‌که در شش روز خلق شود، در ده روز خلق می‌شد، دراین‌صورت کل سال قمری ده روز کم می‌آورد. چرا؟ چون باقی‌مانده سال ربوبی باید با لمان‌سبه با ایام این سال ام منطبق شود. این روز اول ام با روز اول آن منطبق شود. خُب شش روزش که رفته، پس مجوری باقی‌مانده را تطبیق کنیم.

«وعلى هذا القياس فيظهر بذلك أنه مبني على أن الحكمة الإلهية اقتضت مساواة الأيام الباقية بعد الاختزال ... كذلك الأيام الباقية المذكورة منسوبة إليها لأجل عمرها»؛ یعنی کل عمر دنیا به سال‌های خودش چقدر می‌شود؟ باید با کل عمر سنه ربوبی و روزهایی که دارد مطابق شود. چون در شش روز اول سال، هنوز این دنیا نبوده، مجبور است با باقی‌مانده اش مطابق شود. باقی‌مانده سنه ربوبی چقدر بود؟ سیصد و پنجاه و چهار روز ربوبی است. در اینجا هم اگر بخواهد مطابق باشد، باید سیصد و پنجاه و چهار روز باشد تا مطابقت شکل بگیرد.

بعد این نکته را تذکر می‌دهند و می‌گویند:

> **ثم ليعلم أن كون السنة الدنيوية القمرية ثلاثمأة وأربعة وخمسين يوما مبني على ما تعارف من اسقاط الكسر الناقص عن النصف في الحساب مساهلة فلا ينافي كونها في الحقيقة زائدة عليه بثمانى ساعات مستوية وثمان وأربعين دقيقة على ما هو المضبوط بالارصاد، فعلى ذلك تكون بقية السنة الربانية التي بإزاء عمر الدنيا أيضا زائدة بمثل تلك الساعات والدقائق بحكم المساواة المذكورة، فيلزم من هذه الجهة أن يكون أيام الستة المختزلة لخلق الدنيا ناقصة عنها أيضا بالقدر المذكور، لئلا يلزم زيادة مجموعها على ثلاثمأة وستين، وقد أشرنا في تصوير زمان**
>
> **حمل الدنيا إلى هذه الدقيقة فتذكر**[3]

---

[1] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ۲۲۰

[3] ه‍مان

تحلیل هشت ساعت اضافی درسال قمری

«ثم ليعلم أن كون السنة الدنيوية القمرية...»؛ اینکه به این صورت است، با محاسبه زیجات دقیقاً به این صورت نیست. **«في الحقيقة زائدة عليه»؛** یعنی وقتی سال قمری را نگاه می‌کنیم، از سیصد و پنجاه و چهار روز، **«بثماني ساعات»؛** هشت ساعت اضافه دارد. **« مستوية وثمان وأربعين دقيقة على ما هو المضبوط بالرصاد».**

«فعلى ذلك»؛ با این توضیحی که دادیم روشن شد که عمر سال‌های قمری تا آخر سال‌های ربوبی و سال خود دنیا که سیصد و شصت هزار سال می‌شود، اگر هر سال هشت ساعت اضافه دارد، یعنی آن باقی‌مانده سال کل عمر دنیا را این هشت ساعت باید جبران کند. پس معلوم می‌شود آن شش روزی که از اول ایام حمل آن بوده، دقیقاً شش روز کامل نبوده. از شش روز کمتر داشته که عمر بعد از تولدش هشت ساعت اضافه دارد. این فرمایش ایشان در توضیح اختزال و تطابقش با ایام است. لذا مرحوم مجلسی می‌فرمایند: «ولقد أحسن وأجاد، وحقق وأفاد، في إبداء هذا الوجه الوجيه».

خلق زمین دردو روز و آسمان ها درچهار روز

شاگرد: در سوره فصلت که می‌فرمایی ارض را در دو روز، سمواات را در چهار روز خلق کردیم، ارتباطش با این شش روز به چه صورت است؟

استاد: ربط این آیه به این شش روز خیلی مفصل است. لذا در المیزان وقتی به آیه «ستة ایام» رسیدند، گفتند ما ذیل «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» [1] مفصل بحث می‌کنیم. اینها باید با هم جمع شوند. اینکه این چهار و دو با شش روز چطور جمع شود، سه-چهار قول هست. هم مجمع و هم سائر تفاسیر را نگاه کنید. بحث ساده‌ای نیست. یک کلمه‌ای نیست. وجوه مختلفی دارد. باید ببینیم آن «ایام»، «أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» [2] متداخل هستند؟ در کنار هم هستند؟ یا متبایین هستند؟

اگر پیدا کنید که این «بعض المحققین» چه کسی است، خیلی خوب است. همچنین قول اوحش و اغرب را پیدا کنید.

---

[1] فصلت ۹

[2] فصلت ۱۰

مراد از «اقواتها» درآیه شریفه

شاگرد: برخی «اقواتها» را به فصول معنا میکنند. شما این را میپذیرید؟

استاد: شاید مختار آقای طباطبایی هم همین فصول است. بهعنوان یک وجهی که بتوانیم بگوییم صحت نفس الامریه دارد و امکان دارد در اینجا اراده شود، مانعی ندارد. آن حدیث از جابر بن یزید جعفی بود؛ مکرر عرض کردهام. روزه جمعه را همه میدانیم. اما حضرت میفرمایند ای جابر میخواهی بدانی تاویل اعظم روز جمعه کدام است؟ بعد ادامه دادند روزی است که همه جمع میشوند. هر چیزی که در لسان آیات و روایاتآمده تطبیقات صغری متعددی دارد. اما مهم این است که یک تاویل اعظم دارد. یعنی نقطه آغازینی که اصلش برای آن است. حضرت میفرمایند یوم الجمعه اصلش آن است، بقیهاش تطبیقات است. در اینجا هم اول باید تاویل اعظم «أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» پیدا کنیم، معانی عرفی و ... همه گفتهاند خوب است. این نکتهای است که باید دنبالش بگردیم. منافاتی ندارد که این وجه فصول اربعه صحیح باشد اما تاویل اعظم آیه صحیح نباشد. باید دنبال آن برویم.

والحمد لله رب العالمین